

... از آتش!

(نمونه های اشعار)

بهداد

به خدا که جرعه ای ده تو به حافظ سحرخیز
که دعای صبحگاهی اثری کند شمارا

پیش سخن

در مجموعه شعری که از نظرتان می گذرد شاعر کوشیده است تا سنن شعر کلاسیک فارسی را با دست آوردهای شعر معاصر ایران که متأثر از سنن ادبی غرب است درهم آمیزد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بهداد

تهران - پاییز ۱۳۷۲

سپاه خورشید

چه شد؟
کدام فاجعه سرزد؟
کدام قصه سر آمد؟
عقاب مرگ فراز بام تو پر زد؟!

در این سیه شب ظلمانی
تو رود پر خروش هرازی
تو کوه پر شکوه دماوندی

فراز قله شب
مشعل فروزانی
فراز دیده دشمن
تو پیک طوفانی

توفخر رزم یلانی
تو عزم گردانی

در این سیه شب ظلمانی
تو صبح زر نگار امیدی
تو دژ استوار شرف
تو نوید سپاه خورشیدی

تابستان ۱۳۵۱

« دلار
و
مرگ »

دود

خون

اسکلت سوخته

بر گستر جهان.

هیروشیما ناکازاکی
تهران بن پاریس

کلاھک هسته ای
بمب نترونی
شیار خون

برنسیج زمین.
پرده تاری
بر روزن خوشید.
اسکلت های فولاد و سیمان
اسکلت های انسان
قصر رویای-

((ریگان))

((هیگ:))

شهری از رخام ریخته
گنبد های زرینه

درهای عاج.

انسانهایی

با قلبی از خارا
به رنگ مذاب آتشفشان

سرخ

کبود

تفته

ومغزی از پولاد

چرک

زخم

جدام

تشعشع زندگی سوز...

((بهشت)) -

((دلار))

و « دمکراسی »

« متروپل »

با خودی که-

« آتیلا » را می آراست

با خفتانی که-

« بیوراسپ » را می شایست

وبا شعری که-

« نرون » را شادمانه می ساخت

بر لهیب سوزان دوزخ

به پیش می تازد-

زی کویر سوخته

تالاب خون لهیده

هاویه جمجمه های گداخته

« مونالیزا »

« شیخ لطف الله »

« اودیسه »

« سیاوش »

« دریاچه قو »

لب بر پستان گرم مادر

خنده های پر نشاط کودکی

آغوش باز جوانی و زیبایی...

خرد در خزان پیری

((مجتمع صنعتی- نظامی))

((وال استریت))

((پنتاگون))...

((قصر ابیض))

خاکستر و خون!

دلار و مرگ!

اینست سر نوشت مختوم؟

بازدارید!

ای دوستان!

در هر کجا که هستید

ساطور غول خون آشام شب را!

بپا خیزید! ای بردگان سرمایه!

وبه گرد درفش نیلگون صلح در آیید!

به رزم ویگانگی

هستی ترانه خوان

و عطر یاس دوستی را

از دم داغناک ازدهای جنگ

یله کنید!

و موج سازید

پرچم ارغوانی آشتی را

بر آستان ((المپ))!

بر جلوه گاه خورشید پرتو افشان!

و شکوفان سازید

گل‌های شعله‌ور زندگی را
در شقایق زار بهاران!

تهران - دوشنبه - ۲۵ آبان ۱۳۶۰

به مناسبت اوجگیری مجدد جنبش
رهایبخش ملی ایران

نسیم بهار

رفقا پنجره را باز کنید!
باد صبح سحری می آید!
مرغ طوفان نغمه می خواند بدشت...
صحبت یاران و ایام بهاران
بار دیگر زنده می سازد رفیقان

یاد آن ایام و دوران
یاد آن زیبا بهارانی که در خون غرقه شد
یاد آن فریاد خشمی را که در طوفان نومیدی فسرده...

بار دیگر زنده دارید ای رفیقان یاد آن ایام را!
یاد آن رزم و نبرد و یاد پیکار گلگون فام را!

اردیبهشت ۱۳۵۲

ملامتم مکن از عشق کاتش است عارف
سمندرم من و این آتش آشیان منست

«اهداء به دختر ایران»

افسانه ققنوس

ای دختر زیبا زبینه رخشان

ای ساغر مینای زرافشان

تو مرغ خوش آواز نگاری

تونغمه جانبخش بهاری

سودا زده در جان هزاری
آتش زده در جان شراری
اینک تو در این شام درافشان
با مشعل رخشنده ایمان
بسپره آزادی انسان
بر کش علم صلح زرافشان
زیبا چو زرافشان پر طاووس
رخشنده چو افسانه ققنوس
ای اخگر رزمنده دوران
ای دختر تابنده ایران
با رزم بشر! عشق برآمیز
بزم شرر زهره بر انگیز

بهار ۱۳۶۸

شرابی ارغوانی در سینه ای آتشین

من با درد و غم عجینم

و با شعله های پیکاری بی امان با خفاشان شب!

آهای!
توده ها!

به یاری من بر خیزید!

بی شما من هیچم و با شما آتشفشانی مذاب!

من فرزند خلقم
اما از آن جدا افتاده
مرا از خود نرانید!

در زنجیرم بکشید اما از نوشداروی محبت

شرابی ارغوانی

در سینه آتشینم
فرو ریزید!
مرا نه همچون خرزهره
بل چون انبوهی از گل های سرخ آتشین در آغوش کشید

آهای!
برادران!
دوستان!
رفقا!
پیکر مرا از پولاد بریزید!
و برفراز آن تاج شهادت را باهتزاز در آورید
پرچم خونین انقلاب
بدست جوانی فروشکسته
اینست آرزوی من!
پس تو ای رفیق!
برآور
آنچه را که آرزوی اوست!

تهران - ۷ تیر ۱۳۶۱

سرود شعله ور

ای شیربیشه پیکار

ای رهنورد قله خورشید

نگاه آهوی وحشی بر آبشار غروب

شهید روشنای فلق

گدازه خونین انفجار

جنگل ستاره به شب

فراز «قصر» و «اوین» و «قزل حصار»!

عطر آتشین گل یاس

در شهد تلخ نبید

نقرنافور

در صلاى عصر نوین

سرود شعله ور-

تندر

طوفان

رزم

در طلایه پیکار آخرین!

گرد نور
با درفش شقایق
با جام آبگینه جمشید
تصویر بهشتی بت چین
بر جام شراب سرخ مذاب!

زمستان ۱۳۵۶

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
(حافظ)

آزادی بشر.

منم که شعله ورم از شرار رزمیدن
منم که شعله ورم از بشر پرستیدن

به عشق نوع بشرزان کشیدم ازجان دست
که تا طلوع کند صبح عشق ورزیدن

به پیک رزم بگفتم که چیست رزم ظفر؟
بخواست اخگر خونین و گفت رزم پویدن

ببوس عاشق شیدا تو روی محبوبان
که آتشین بر خوبان خوش است بوسیدن

زچشم یار بچین آتشین شراره عشق
که از عذار چو آتش خوش است گل چیدی

منوش جز می آزادی بشر طوفان
که جام ظلم فروشان خطاست نوشیدن

تهران - جمعه ۹ دی ماه ۱۳۶۷ (پایان)

... از آتش !

سمندی بر گند لایی...

یا -

ساری بی جلوه

بر خزانی پژمرده.

اما

بهر روی!

شعر من

زاده شد از آتش!

و فسرد

در قلب گرم

در بهار

در رویش لاله های نو خیز

در پگاهی گرفته

در عطر مر طوب -
گل‌های از نبض طوفان بر آمده

و درنم دلاویز باران سحر گاهان
در منظر آبی ارغوان .
و فرومرد
در طلوع سرخ گل‌های -
دمیده از
داغناک زمین .
اینک.
بگذار...؟
ای مقدر!

ای سحرار زندگی !
(گاه جوشان و -
گاه فسرده)

از خاکستر خویش
شعله بگیرم
دیگر بار.
با یاخته های آذرین
از نیش دارو و نوشیاد دوست.
و بر بال‌های سمندر آتشین پیکار
پرواز کنم
تا بلند ناک خورشید
تا اخگر صبح آویز امید

من

از نسل طوفانم!
بگذر
تا بگسترم
آذرخش گدازان را
بر پهنه افق تیره گون
و بر افرازم
پرچم صبح را
بر -
اوجگاه -
زرافشان -
زرم -
بر تغزل انقلاب پرتو گستر .

تهران - شنبه ۲۰ آبان ۱۳۶۰

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یکزمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن
(معزی)

پیمان آتشین !

ای خشم و کین آتش بکش اندر دل جوشان من
تا یک زمان آتش کشم بر ظلم و بیداد و محن

آفاق را طوفان کنم از بانگ رزم خویشتن
افلاک را افسون کنم از عزم جزم خویشتن

خاک جهان پر خون کنم دور زمان گلگون کنم
اجرام را گل خون کنم از آتشین خشم و حزن

بر جای رزم عاشقان دیوان گرفتستند پی
بر جای بزم دلبران آواز زاغ است و زغن

نتوان گذشت از مکمنی کانجا نباشد آتشی
از ظلمت دیوی ددی آهن دلی گرگ زمن

این چرخ دیوواژگون وین جبر پر مکروفسون
خورشید را پنهان نمود از چشم طوفانبار من

شام است بر جای سحر صبر است بر جای ظفر
اشک است بر جای شرر نار است بر جای سمن

ای عاشقان پرچم کشید اندر شب رخشان من
تا آتشین پیمان کنم با خاک خونین دمن

کاخ شمن سوزان کنم گلزار او جوشان کنم
وندر جهان آتش زنم بر جور خونبار شمن

از رزم ها طوفان کنم عصر ستم ویران کنم
خورشید ها رخشان کنم بر رزم خونین وطن

تهران - اسفند ۱۳۵۶

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو!

قلب خونین...

فردای زرین بال خونین می گشاید
و شاهین پیکار و نبوغ
سرود خروشمند زندگی را
در چشمان عقیقین به تلالو در می آورد!

ای فرزندان توده ها!
لطیف چون شب‌نم بهاری.
وخونین فام چون شقایق وحشی

به پرواز در آورید ! -
روح طوفان را !
در صحاری باروت...

و موج سازید
درفش آتشین رزم را
بر زمردین خورشید پرتوفشان

و شادمانه بیاشامید خون رزان را
در جام‌هایی از مروارید غلطان!

از باده غرور
نرگس مستانه را سرشار کنید!
و از عشق آتشین به انسان
شعله ور سازید جانهای فسرده را!

به پیش ای فرزندان ((پرومته)) !
قلب خونین شما!
مشعل ظلام راه شماست!

بهار بهشت آئین

شراب فرحبخش و -

یار حور سرشت

خورشید تابنده فرداست!

تهران - ۱۷ خرداد ۱۳۵۶

کنون که می وزد از بوستان نسیم بهشت
من و شراب فرحبخش و یار حور سرشت
(حافظ)

خیزید و خزآرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزانست
(منوچهری)

ای خلق!

خزید و گل آرید که دوران بهارست
خورشید زرافشان و جهان لاله عذارست
اینک گه نازو طرب و بوس و کنارست
اینک گه شور و شرر و وصل نگارست

در بزم سحر اخگر خونینه شرارست
از رزم برآیید سوی اخگر زربارا!

شب رفت و سحر سر زده از قله امید
بیدار رفیقان که رسیدیم به خورشید
نوشید نبیذ ظفر از ساغر جمشید
بوسید دو چشمان می آلوده ناهید

با عشق بسوزید و با کینه بجوشید
با خشم بر آید سوی پرچم پیکار!

از آتش رخشنده پیکار رفیقان
روشن شده خورشید فروزنده ایمان
از خشم ستیهنده جانبخش شهیدان
رخشان شده آفاق به خون خفته ایران

زرین شده گیتی ز فروغ رخ انسان
از رزم برآید سوی بزم گهر بار

از تابش خورشید زرافشان شده الوند
از رخسش امید شرر خوان شده اروند
اینک بسرآید شما شعر شررمند
ای پیک فروزنده فردای ظفر مند

بر کن زبن این کاخ ستم خلق برومند
از عزم بر آید سوی عصر شرر بار!

اینک گه تابندگی صبح بهارست
خورشید به رخسندگی بزم نگارست
بزم چمن اینک چویت باده گسارست
گلزار درخشنده تر از شعله نارست

آفاق پر از بانگ طرب خیز هزارست
با شور برآید سوی دولت بیدار!

خونین علم شعله ور توده بپاشد
خورشید رهایی به جهان رزم سراشد
از رزم هژبران شب جان شعله رداشد
وان کاخ دو صد باره بیداد فنا شد

اقصای جهان از ستم و جور رها شد
ای خلق بریزید کنون خون شب تارا!

تهران - ۱۹ آبان ۱۳۵۶

نو بهار

عید نوروز جهان آرا رسید
جشن فروردین جان افزا رسید
بلبلان را نوبت غوغا رسید
شاهدان را فرصت یغما رسید
دلبران را آتش سودا رسید
عاشقان را بوسه عذرا رسید
بانگ جانبخش هزار آوا رسید
سرخ گل را عاشق شیدا رسید
لاله اندر آبگون صحرا رسید
ژاله اندر لعلگون دریا رسید
بوستان را سبز گون دیبا رسید
گلستان را مرغ شکرخار رسید
جویها را لولو لالا رسید
دشتها را خیمه خضرا رسید

چشمه ها از صخره صما رسید
کوهها را گوهرین دریا رسید
مشک وبان رابوی جان آسا رسید
مرغ جان را آتشین سودا رسید
با افاقی سهره شیدا رسید
بید گل را سنبل رعنا رسید
چلچله با ناز و خوش آوا رسید
آتشی با زیب و با آرا رسید
نسترن با نرگس شهلا رسید
با شکوفه صلصل رسوا رسید
با شقایق پویک زیبا رسید
نار گل را تاج گوهرزا رسید
ارغوان را لعل آتش زا رسید
یاسمین را بوی عنبر سا رسید
راغ ها را مفرش دیبا رسید
باغ ها را افسردا را رسید
بزم گل را طلعت حورا رسید
جام مل را اخگرین سیما رسید
نوبهار دلکش زیبا رسید
عید نوروز جهان آرا رسید

تهران - بهار ۱۳۶۵

یادآرا!

پیک سحری! چو صبح زربار
زد شعله به حجله کبودین

پیچید به اسحار گهر بار
انوار فروزان شرابین

خورشید بر آمد از شب تار
شد بلبل شوریده شرارین

چون ساغر زرینه خونین
وز بوی خوش و جلوه ازهار

یاد آرا! ز رزم خلق یادآرا!

چون نغمه زنده خزان به بستان
چون سرد شود خروش بلبل

چون لعل قبا شود درختان
چون تاج زر افکند به سر گل

چون سیم سلب شود کهستان
چون زرد شود عذار سنبل

چون زاغ شود مطرب جفدان
چون بر شکند طره صلصل

یادآرا! ز رزم خلق یادآرا!

چون پرتو روشن بهاران
تابید به عاشقان بیجان

چون بلبل آشفته خندان
زد بانگ شررباره مستان

چون نرگس زربارسرافشان
شد بر لب گلزار می افشان

چون لاله سرخ آتشین جان
روید به خشک زار ایران

یاد آرا! ز رزم خلق یادآرا!

چون رزم بر آید از پی رزم
چون شعله زند اخگر طوفان

چون خشم بر آید از پی خشم
چون بال کشد پرچم عصیان

چون شور برآید از پی غم
چون پر بکشد شرار طغیان

چون بزم برآید از پی بزم
چون بر شکفت طلعت ایران

یاد آرا! ز رزم خلق یادآرا!

ای شعله تابنده خورشید
چون رزم کنی به راه انسان

ای پرچم توفنده امید
چون بر فکنی نظام دوران

ای جام زر آگنده جمشید
چون دیده کنی به راه طوفان

ای آتش رخشنده ناهید
چون ره سپری به راه کیوان

یاد آرا! ز رزم خلق یادآرا!

بهار ۱۳۵۶

در شعر مپیچ و در فن او
چون اکذب اوست احسن او
(نظامی)

مرغ طوفان

(اقتباس از ماکسیم گرکی)

دشت خاکستر نمود
تیره شدازا برپر خشم و سرود
چون شبه شد پهنه دریای ژرف

بادها

برفراز ابرها

پر شکوه پر صلابت صف کشیدند

در میان آسمان و آب

مرغ طوفان

چون شهابی قیرگون

با غرور چون عقاب

می کند پرواز

می سراید رزم

می تراود کین

گه بکوبد بال

بر امواج

گه چو تیری تیزرو

چون خدنگی تیزتک

بشکند دیوار ابر خشم گستر...

مرغ طوفان

چون درخشی شعله ور

همچو شطی از سعیر

با جهان گسترده و بال سهمگین

با دو چشم پر شرار رزمگین

با دو چنگ تیز پوی آهنین

راه می جوید به اوج آسمان اخگرین

بال می گیرد به سوی کهکشان آذرین

موج می گیرد طلوع شعله آیین ظفر!
شعله رزم و هوس!
آتش خشم و غضب!

مرغ آتش بال طوفان!
با هزاران خشم و شور
می سراید
با شکوه و پر نشاط
داستان رزم خویش...
از نبرد بی امان...
از طلوع کهکشان...

ابر قیرین
زین سرود آتشین:
می شناسد مرغ طوفانهای خونین

قوی رخشای پرندین بال
گر چه زیباست
همچو زرین نرگس تابان عشق
همچو شط اطلسین باغ بوسه

همچو عریان پیکر ویس هزار افسون

درشب
یاس
و

بهاران
و
شراب
اما...
هست
بی قرار
بس ترسناک
او
ستوده
از
غرش
طوفان
و
رزم
اوزبون از قصه پیکار جان فرسای صبح...
او
بی شکوه و بی جلال
بیم می بازد
ز مرگ سوزوار آفتاب
در میان سهمگین دود و دمه
از میان برف و بوران سیاه
می گریزد
در دل ژرفای ظلمت زای اقیانوس سرد

می کند
سر را
به زیر آبها
تا بپوشد
اضطراب مرگ را
تا بنوشد
روز را
در شب تدفین خورشید شرابین شعله آتش سرود

مرغ ماهیخوار
با دو پای پرده وار
با یکی منقار چون چنگال دیو
با دو چشمان سیاه آژناک

پرزانده
می سراید
بس سرود رنجبار

جان او می سوزد اندر تاب مرگ
بیم و ترس از تندر بی بند طوفان

بال می گیرد
درون جان او
شعله می آراید
اندر چشم او
مرغ ماهیخوار
غافل است

از رزم طوفانبار دوران
گیج و مبهوت است او
ترس می بازد
ز طوفان سترگ
از سرود خشم بار رزم هستی

پنگوئن

زار و فربه

همچو زالوی پلشت

چون یکی غوک کبودین جامه سفت و نجس

ارغوانی

ترسبار و رنجگین !

بی خرد!

با دو صد کندی و درد

می خزد..

می کشاند

هیکل سنگین و خوار

لابه لای

صخره های سربگین

می شود پنهان

ز چشم آتشین و سرخ طوفان

می گشاید

ره سوی حمق و نومیدی و ترس

پنگوئن!

زار و فربه

ترسبار

می شود پنهان میان صخره های سریگون
تا بخوشد خوشه های یاس
تا بنوشد از شراب رخوت شب
تا رها گردد ز خشم شعله ناک دختر دریا...
مرغ طوفان
چون پلنگ خشم اوژن
بس فرا زنده سر و گستاخ چشم
آزوار
بال می گیرد
فراز صخره های کینه انبوه
بر نگاه ظلمت دریای ژرف
با متانت

می تند

اژدهافش رزم سطوت سای خویش.

می سراپد بس سرود آتشین
بال می آراید اندر دیده خورشید کین.
رعد می غرد
باد می توفد
موج کف آلوده از خشم و شعف
در مصاف باد
سخت می جوشد

تا باوج آسمان رزم گون

رزم می پوید

ابر شب آگین
چو دیوی تیره جان
گرم و آتش وار
می نشانند بر شرار آتشین آغوش خوبش
شهوت آجین سینه های

دختر دریا .

ابر دیو آسا
می آمیزد
به زیبا پیکر دخت سیه آیین طوفان ها
به خشم و با خشونت
بارها...

با تن گرم از شرار شهوت و شور و هوس

او به تلخی باز می نوشد
ز وصل آتشین دختر دریا

شرابی
بس شرنگین
همچو خفتن بر کران حوریان مست رویا.
تندر توفنده

چون ثعبان آتش کام و جادو

می خرامد ژرف تا دل دریای شب...

باد پیچان چون خروشان ازدهای ظلم گستر

می کشاند در درون کام خویش
غولهای سر بگون موج را
وانگهان
با صد شرار
با دو صد خشم و عقاب
سخت می کوبد
موج ظلمت وار را
بر ستیغ صخره های صعب آوا...
بر فراز دیو لاج ساحل سرد
موج مجنون

می فرازد پرچم خونین عصیان
مرغ آتش بال طوفان
اوج می گیرد
فراز آسمان
سر بلند و با غرور
می سراید شعر تابان ظفر :

بال خونین بر گشا ! طوفانی صعب!

رزم پایانی برآرا!
بر ستیغ کهکشان خشم خلق !

تهران - سوم مرداد ۱۳۶۶ (پایان)

تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو
پرده غنچه می درد خنده دلگشای تو
(حافظ)

رزم سحر.

بزم ظفر می دمد از خنده دلگشای تو
رزم سحر بشکفتد از نرگس جانفزای تو!

آتش گل فشان بود خوش چمن کنار تو
شعر فرح فزای من مرغ سخن سرای تو!

ای گل آتشین من شعله زدی به جان من
من شده ام شب همه شب بلبل خوش نوای تو!

پرچم رزم مردمی در کف آتشین تو
صبح طلوع اخگران از دم شعله سای تو!

بزم نگار می شود پرچم گل فشان تو
من شده ام شعله ور از آتش شعله زای تو!

تهران ۱۳ خرداد ۱۳۷۰ (پایان)

تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
اینقدر دانم که از شعر ترش خون می چکید

مانده در وحل....

ای فارغ از خرد !

تهی مایه !

قامت -

فرتوت -

شقاوت وتاراج

بر پرتگاه -

پر مهابت -

مرگ

بر شاخسار دوزخ تاریخ
خرافه!
دروج!

با طیلسان زرافشان
در شرب خون کشیده.
« یهودا! »

در ردای پر فروغ « مسیح »

تاج مرصع قیصر
بر آستان معبد ژوپیتر
قدیس -

سرخ -

گونه

عجوز خونین جام!

در بزم قباحث شب
به گشن

آلوده.

در نهفت پنجه های چروکیده

یر لیغ مرگ نوع بشر
امحاء هسته ای

مرگ -

نوترونی

جنگ

میکربی...

رسوای دهردون !
ای خنده هزالت خونین

در تعزیت
در مرگ پر صلابت خورشید
در عزلت فروغ -

شراب و ...
نان و -
امید !

ای پادشاه عرصه شب !
خون باره ! -
ای گنده پیر گند -
مانده دروخل !
(سر مایه) !

تهران - آذر ۱۳۶۰

فرخنده باش.

ای دختر طوفان
شیداوش انسان
ای تاج زرافشان
بر تاک ایران

روی تو گل افروز!
نوروز تو پیروز!

چون بلبل دستان
چون غنچه خندان
در صبح بهاران
زیبائی و شادان

گلزار تو چون روز!
تابان و دل افروز!

ای مشعل ایمان
در رزم رفیقان
ای شعله ور انسان
در راه حبیبان

فردای تو پیروز!
فرخنده و بهروز!

ای مطلع یزدان
آئینه حوران
تابنده و رخشان
چون رزم شهیدان

هرروزتونوروز!

پیکار تو پیروز!

تهران - ۱۲ اسفند ۱۳۶۰

آتشی از عشق در دل بر فروز
سربسر فکر و عبادت را بسوز.
(مولوی)

(برای مادرم)

آتشین صبح آزادی!

ای آتشین خورشید صبح انگیز

ای امید آتشین!

مرا از گرمای بوسه ات بچشان

ای محبوب عاشقان!

ای زیبای آتشین!
در طلوع عشق و شیدایی!
نوشاندی مرا از عرق گس لبانت
و تعمید دادی از شراب آتشین سینه هایت

بار دیگر!
مرا!
بنوشان!
از
آتش
چشمان! -

شیدایت!
ای زیبا!
ای آناهیتای زرین پرواز
مرا در آغوش گیر!
ای زیبای زیباییان!
ای ماه خورشید آذین!
ای آتشین گل سرخ آتشین!
مرا در آغوش گیر!

در سپیده دم من
تو شعله گشودی بر خزان
و موج شدی بر شهاب بیکران.
در این اخگرین شرار بهار
مرا!

در آغوش گیر!

ای کبوتر شعله ور!

ای آتشین صبح آزادی!

تهران - با تجدید نظر - شهریور ۱۳۶۸

این قصیده تمام مطلع تحت تاثیر مولانا جلال الدین محمد رومی سروده شده است. شاعر کوشیده است زبیتی و عشق زمینی و آسمانی را با عرفان پانته ایستی (وحدت وجود) در آمیزد.

غزل به سبک مولوی...

ای عاشقان ای عاشقان
خیزید از خواب گران

آمد شه مه طلعتان
از آسمان اخگران

بنگر کنون خورشید جان
آمد به پایان شام مان

ای نازکان ای نازکان
آیید با سوز عیان

آتش زده بر جسم و جان
در خلوت باغ جنان

جوشید همچو آتش
اندر بر جانان جان
با آن رخان چون آذران
با زلفکان چون افعیان

با چشمکان چون ساحران
با مژگان چون جنگیان

با ابروان چون ماهیان
با آن لبان چون عاصیان

با سینه ها چون مرمران
با گونه ها چون آسمان

رقصان شده در جان جان
آذر زده در خان و مان

ای آفتاب عارفان
اینک گه وصل عیان

در بر بکش این دلبران
واصل بشو با عاشقان

واحد بشو با شاهدان
رعنا بشو با صوفیان
اینک بدان با شور جان
ای صوفی شهوت نشان

این روی چون باغ جنان
این جام چون آب مغان

این عشق چون آتشفشان
شد پرتوی از جان جان

ساقی بده رطل گران
مطرب بزن بر هر کران

از رنج ما شد این زمان
از گنج ما شد این جهان

ما مرکز کون و مکان
ما مبداء چرخ دمان

خاموش و بشنو این بیان
در گوش جان چون مرغکان

پران بشوتا کهکشانشان
از لا مکان تا لا مکان

تهران - ۱۴ مهر ماه ۱۳۶۶

خاموش و بشنو ای پدر از باغ و مرغان نوخبر
پیکان پران آمده از لامکان از لامکان
(غزلیات شمس)

ملحقات

برخی واژه های دشوار

آتشی: نام گلی

آتیلای: نام سردار جنگی قبایل وحشی که حدود ۱۵ قرن پیش اروپا را غارت و ویران کرد.

آناهیتا: الهه آب و باران و زیبایی در ایران قدیم

اسحار: سحرها

المپ: کوهی در یونان قدیم که بوسیله هومروس به نظم در آمد

اوبین: یکی از زندانهای شاه سابق

بت چین: کنایه از انسان زیباروی

بیدگل: گل بید - بیدمشک

بیوراسب: لقب ضحاک

پوپک: شانه به سر - هدهد - مرغ سلیمان

تاری: تاریک

تالاب: آبگیر - برکه

تعمید: غسل مخصوص کودکان تازه به دنیا آمده و گروندگان جدید در آیین مسیح (ع)

تفته: داغ

ثعبان: اژدها

جنان: بهشت

حزن: اندوه

خفتان: جامه جنگ

درخش : آذر خش

دمه: بادو برف و سرماى شديد

دروج: دروغ به زبان پهلوى

دريآچه قو: اثر معروف چايكوفسكى موسيقيدان روس

ديو لآخ: زمين سنگ لآخ - ناهموار

رعنا: متكبر

زغن: مرغى است مردار خوار

زمن: هنگام - وقت

ژويپتر: خداى خدايان روم قديم

سعير: مواد مذابى كه از آتشفشان خارج مى شود - آتش

سلب : جامه

سمند: اسب

سمندر : پرنده اى افسانه اى كه در آتش زندگى مى كند.

سهره: نام پرنده اى كوچك و خوش آواز

سياوش: قهرمان منظومه فردوسى

شمن: بت پرست - كافر

شيخ لطف الله: مسجدى تاريخى در اصفهان

صلصل: نام پرنده اى خوش آواز و زيبا

صوفی: در اینجا متعبد متحجر

طپلسان: نوعی لباس جامه بلند که معمولاً روحانیون مسیحی به تن می کردند.

عقاب: شکنجه

غوک: قورباغه

فلق: طلوع صبح - سپیده دم

قزل حصار: از زندانهای محمد رضا شاه
قصر: از زندانهای محمد رضا شاه و رضا شاه
قصرابيض: کاخ سفید واشنگتن
ققنوس: پرنده ای افسانه ای که از خاکستر خویش بار دیگر زندگی می گیرد.

گشن: نر - فحل

متروپل: کشور استعمار گر امپریالیست
محن: محنت ها
مکمن: جای پنهان شدن کمینگاه
مل: شراب
مونالیزا: لبخند ژکند. اثر نقاش معروف لئوناردو داوینچی

نارگل: گلنار

نبید: شراب

نرون: امپراتور نیمه دیوانه رم. اورم را آتش زد بتواند شعری در باره آتش گرفتن شهر بسازد.
نقرناقور: دمیدن در بوق.

وال استریت: محل بورس نیویورک

ویس: نام قهرمان زن مثنوی ویس و رامین

هاویه: بیابانی در دوزخ

هزار: بلبل

هیگ: وزیر خارجه وقت ایالات متحد امریکا

یرلیغ: فرمان

یهودا: از حواریون مسیح به مسیح خیانت کرد.

فهرست اشعار

	عنوان
۷	پیش سخن
۹	سپاه خورشید
۱۵	دلار و مرگ
۱۷	نسیم بهار
۱۹	افسانه ققنوس
۲۱	شرابی ارغوانی در سینه ای آتشین
۲۳	سرود شعله ور
۲۵	آزادی بشر
۲۹	از آتش
۳۳	پیمان آتشین
۳۷	قلب خونین
۴۱	ای خلق!
۴۳	نو بهار
۴۷	یادار!
۵۷	مرغ طوفان
۵۹	رزم سحر
۶۳	مانده در وحل
۶۵	فرخنده باش
۶۹	آتشین صبح آزادی
	غزل به سبک مولوی
۷۳	
۷۵	
۷۹	

ملحقات

برخی واژه های دشوار
فهرست